



فقر سیاست

نجات اصلاحات از دست «اصلاح طلبان»

روح الله قاسمی

1

چند زمانی است بین نیروهای سیاسی به خصوص «اصلاح طلبان» بحثی پیرامون شرکت یا عدم شرکت در انتخابات و یا کیفیت حضور در این عرصه مطرح است. اکثر کنش گران و تحلیل گران اصلاح طلب به جز معدودی از آنها که چندسالی است سخن از نقد درونی این جریان گفته اند، هم چنان از حضور قاطع در قدرت می گویند، و حضور در انتخابات را هم چون فرضی بدیهی (گویی الهی) پنداشته اند که به غیر آن فکر هم نمی توان کرد. اما، «اصلاح طلبان موجود» نمی دانند مسئله خود آنها و تعریف آنها از «سیاست» است. عجیب است که اصلاح طلبان فعلی یا درکی از زیست سیاست، زیست جنبش و میکروپلتیک ندارند و یا لذت بودن در قدرت آن چنان محصور و مسحورشان کرده که چشم خود را بر هر نوع سیاست ورزی دیگری بسته اند. در واقع، مسئله بر سر حضور یا عدم حضور در انتخابات و یا کیفیت مشارکت انتخاباتی نیست - که آن امری است استراتژیک که بنا بر شرایط زمانی تعیین می شود - بلکه نزاع اصلی بر سر فهم سیاست و عمل سیاسی است. رویکرد اصلاح طلبان به خصوص در این یک دهه ی اخیر مبتنی بر ترفیع انتخابات از یک تاکتیک سیاست ورزی در زمین -تاریخ خاص خود به تمام سیاست، شده است. از منظر آنها سیاست ورزی چیزی نیست جز حضور در قدرت.

2

با تقلیل یافتن سیاست به امر انتخاباتی (سیاست زدایی) توسط «اصلاح طلبان» و هم زمان سرکوب دیگر اشکال کنشگری سیاسی (هم چون تشکیل شوراها در اعتراضات کارگری، حضور در خیابان، نهادهای مدنی و...) و طرد هر نوع هم بودگی دیگر، آنچه قربانی می شود «سیاست» است. به بیان رانسیر، سیاست به بازتوزیع امر محسوس در برابر نظم پولیس می پردازد، سیاست و امر سیاسی هر آن چیزی است که برابری پیشاپیش را تایید و هویت یابی می کند. امر سیاسی با سوژه شدن در ارتباط است، سوژه ای که برای خود و به زبان خود سخن می گوید. سوژه ای که پیشاپیش با دیگران برابر است (با تقسیم جامعه به دیگری ها، نخبگان و... نابرابر انگاشته می شود). در این نگاه هر آنچه که با برهم زدن توزیع امر محسوس از حقوق افرادی که جایگاهی در نظم مستقر ندارند دفاع می کند،

امر سیاسی است. در این معنا سیاست، پیش از آن که اعمال قدرت و یا جنگ برای قدرت باشد، شکل بخشی به نوع خاصی از تجربه است. سیاست با برساختن سوژه‌های جدید، انواع جدیدی از بیان جمعی را می‌سازد که شیوه‌های جدید درک امر محسوس را عملی می‌کند. اما فهم و عمل «اصلاح طلبان موجود» از سیاست، امر سیاسی و سوژه‌ی سیاسی در جهت تثبیت نظم موجود (نظم پولیسی) است. هر نوع سوژگی سیاسی، باهم‌بودگی و سامان‌یابی جمعی که از منطق نخبه‌گرایانه آن‌ها پیروی نکند و یا آن‌ها در آن جایی نداشته باشند، حذف، طرد و سرکوب می‌شود (مثال‌های عینی آن وقایع 96، عدم حمایت جدی از جنبش‌های صنفی، کارگری، محیط‌زیستی و ... و در سطح نظر به کارگیری گفتمان امنیتی‌سازی و بحران است). سوژه‌های سیاسی که در درون جامعه، با منطق خود و به روش خود عمل می‌کنند، ادعای برابری خود را با دیگران فریاد می‌زنند، مطالبات خود را خواستار می‌شوند، در منطق نظری-عملی «اصلاح طلبان موجود» جایگاهی ندارند، دیده و شنیده نمی‌شوند. امری که هم متأثر از فقر نظری موجود بین آن‌ها و مهم‌تر از آن متأثر از لذت یا ژوئیسانس (کیف) در قدرت بودن است.

3

یکی از ریشه‌های اصلی این کژفهمی، در خوانشی نخبه‌گرایانه از تحولات سیاسی-اجتماعی ایران و تاریخ اصلاحات به خصوص در دو قرن اخیر جای دارد. به نمونه‌های عینی بسیاری هم چون انقلاب مشروطه، نهضت ملی، انقلاب 57، خرداد 76 و... می‌توان اشاره کرد، در این بین، توضیح مختصری در مورد انقلاب مشروطه و خرداد 76 به منظور ایضاح مقصودم خواهم داشت. در خوانش نخبه‌گرایانه از تاریخ اصلاحات و این وقایع، تغییر سیاسی-اجتماعی معلول حضور عملی-نظری نخبگان در غیاب توده‌های ناآگاه است که با روشنگری‌های خود مردم نادان را راهنمایی کرده و مسیر خوشبختی و رهایی را به آن‌ها نشان می‌دهند. برداشتی به‌غایت وارونه از واقعیت. اما در حقیقت، نخبگان نماینده‌ی خواست و اراده‌ی عمومی شدند، صدای تغییر و سوژه‌های سیاسی که در بستر اجتماع خلق شده‌اند. در مشروطه، بلوهای نان، اعتراضات و خواست عمومی در مورد اموری چون بهداشت، قحطی، خواست عدالت و... در بستر کشمکشی 50 ساله بین مردم و حکومت، سوژه‌های سیاسی خود را ابداع کرد. در بستر این شورش‌ها و اعتراضات است که سوژه‌ی سیاسی مدرن خلق می‌شود، آن‌هم در توده‌ها. این خواست و اراده‌ی عمومی است که با همراهی نخبگان به ژارگون مشروطه درمی‌آید. سوژه‌های سیاسی، قبل از مشروطه وجود داشتند. مشروطه موهبتی نبود که نخبگان به مردم تقدیم کنند، بلکه حاصل سوژگی خود آن‌ها بود. وقایع خرداد 76 که به دوران اصلاحات معروف شده نیز از این منطق مستثنی نیست. خرداد 76 حاصل خواست عمومی مردم بود، اراده‌ی تغییری که ریشه در جامعه داشت، گروه‌ها، طبقات و اقشار مختلف به دنبال مفری برای رهایی بودند، رهایی از وضعیت موجود در تمام عرصه‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی. این چنین بود که خود سوژه‌ی سیاسی بودند و سوژه‌ی تغییر را نیز آفریدند. اما نخبگان، پس از مصادره‌ی این اراده‌ها به

نام اصلاحات، دست به سرکوب همان سوژه‌های سیاسی زدند، آن‌ها را به خانه فرستادند و خود نماینده‌ی تام و تمام خواست عمومی شدند. با نگاهی فراتر، تنها به فراخوان‌های انتخاباتی بسنده کردند و هر نوع امر سیاسی و سوژه‌ی سیاسی خارج از این منطق را منحل کردند. البته نتیجه‌ی این تفکر و عملکرد در وضعیت فعلی «اصلاح‌طلبان موجود» آشکار است، غلطیدن در قدرت و چشیدن طعم شیرین منافع.

4

تاریخ، رهگشای آینده خواهد بود. مقصودم از واکاوی مختصر تاریخ اصلاحات، شناختِ اکنون است. شناخت عناصر برسازنده‌ی گفتمانی وضعیتِ حال و البته تلاشی جهت تغییر آن. ساخت آینده از مسیر اکنون، مسیری که از واسازی گذشته می‌گذرد. در این‌جا، گذشته جبری برای تعین آینده نیست، بلکه فهم آن گشایشی برای تغییر اکنون است. مسئولیتِ فعلی نخبگان (دانش) نجاتِ «اصلاحات»، این مفهوم و تلاش تاریخی از دست «قدرت‌طلبان فعلی» است. مسئولیتِ آن‌ها هم‌چون گذشته بیان رهنمود به توده‌ها نیست، صدا، بیان و زبان آن‌ها شدن نیست، بلکه دیدنِ سوژه‌های حقیقی در اجتماع است، خالی‌کردن فضا برای دیده‌شدنِ گفتارِ دیگرها (اقلیت‌ها از هر جنس) است. نهایتاً تلاشی است برای ترسیم گفتاری که اکنون را برمی‌سازد، گفتاری که می‌تواند در عین نامتعیین‌بودنِ آینده و با در نظر گرفتن تمام امکانات و لوازم گشودگی به آینده گفتاری باشد که همه در آن جایگاهی برابر دارند.